

لیس بذاک الثقة

• امین حسین پوری *

چکیده: استفاده از کتب رجالی، در گرو آشنایی با الفاظی است که رجال‌شناسان در کتب خویش به کار برده‌اند. در وادی توثیق راویان، واژه‌ی «ثقة»، کلیدی‌ترین و پرکاربردترین واژه‌هاست؛ از این رو شناخت مفهوم آن و هم‌خانواده‌های آن نیز در این راستا بایسته می‌نماید. یکی از عباراتی که لفظ ثقة یا واژه‌های مشابهش، در آن عبارات به کار رفته است، تعبیر «لیس بذاک الثقة» و امثال آن است که در موارد متعدد، در کتب رجالی به کار رفته است. آنچه پیش رو دارید، بررسی مفهومی تطبیقی این تعبیرات است. امید آن‌که مورد استفاده‌ی خوانندگان و قبول خداوند کریم قرار گیرد.

درآمد: آشنایی با کتاب‌های رجالیان و استفاده از آن‌ها، از دیرباز برای حدیث‌پژوهان ضرورتی امکان‌ناپذیر بوده است و از بایسته‌های چنین آشنایی، شناخت اصطلاحات رجالی و حدیثی و زبان رجالیان، در کتاب‌های خود است.

در سده‌های اخیر، اهمیت این مطلب، دانشوران بزرگ حدیث را به نگاشتن کتاب‌هایی وادار کرد که در آن‌ها، الفاظ و اصطلاحات رجالی و حدیثی را تحلیل کرده‌اند و مفهوم مورد نظر از آنان را شرح داده‌اند.

اما آنچه که جای خالی‌اش همچنان احساس می‌شود، این است که این تحلیل و شرح، در غالب موارد، در فضایی دور از کاربرد آن اصطلاح، در کتب رجال صورت گرفته است و به عبارت دیگر این سؤال همیشه وجود داشته است که آیا رجالیان سده‌های نخست، این اصطلاحات را به همان معنایی که شارحان قرون اخیر بیان کرده‌اند، به کار می‌برده‌اند و آیا تفاوتی میان آن کاربرد و این معنا - هرچند اندک - وجود نداشته است؟

گفتمنی است، یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت، در کتاب المنهج المُقْتَرَح لفهم المصطلح ۹ مرحله را برای فهم یک اصطلاح به کار رفته در کتاب‌های رجالی یا حدیثی بیان می‌دارد که می‌تواند الگوی تحقیقی مناسبی برای علاقه‌مندان باشد.

در این نگاشته به دنبال آنیم که با بررسی کاربرد رجالیان و نیز برداشت شارحان اصطلاحات رجالی در دوره‌های بعد، مفهوم اصطلاح «لیس بذاک الثقة» و عبارات شبیه آن را به دست آوریم.

البته، آن‌چنان که از ضمیمه‌ی مقاله پیداست، تنها برخی از عبارتهای این

مجموعه، در کتب رجالی پیشین به کار رفته است. اما پیش از ورود به بحث، از آنجا که بررسی مفهوم دو واژه‌ی «ثقه» و «عدل» و مراد از آن‌ها در کتب رجالی و حدیثی، در نتیجه‌گیری نهایی مهم است، مختصری درباره‌ی معنای لفظی و اصطلاحی آن، در زیر می‌آید:

بررسی لغوی واژه‌ی «ثقه»

ثقة در لغت: در معجم مقاییس اللغة آمده است: «الواو و الثاء و القاف كلمة تدل على عقد و إحکام؛ و وثقت الشيء: أحکمته و هو ثقة» (ج ۲ ص ۶۲۱)

«وثق» کلمه‌ای است که بر بستن و محکم کردن دلالت می‌کند و «وثقت الشيء» یعنی: آن را محکم کردم. و صفت آن: ثقة است. در تاج العروس (ج ۱۳، ص ۴۷۲) آمده است:

«وَتَّقَ بِهِ... ثَقَّةٌ وَ مَوْثِقًا... اَثْمَنَةً؛ وَ وَّثَقَ فُلَانًا: قَالَ فِيهِ، إِنَّهُ ثَقَّةٌ أَيْ مَوْثَمَنٌ؛ وَ وَّثَقَ بِهِ: «بِهِ أَوْ اطمینان کرد» و «فُلَانِي رَأَى تَوْثِيقَ كَرْدٍ»، بِهِ اِیْنِ مَعْنَا سْتِ كِهْ كُفْتُ: أَوْ ثَقَّةٌ عِنِي مَوْرِدِ اعْتِمَادِ اسْت. پژوهش‌های نوین در مطالعات فقهی، پرتال جامع علوم انسانی

پس ثقه - در کاربرد لغوی - به معنای شخص مورد اعتماد و اطمینان است.

بررسی لغوی ماده‌ی «عدل»:

در معجم مقاییس اللغة می‌خوانیم: العدل من الناس: المرضى المستوی الطريقة؛ يقال: هذا عدل؛ عدل از مردم: کسی که مورد رضایت است و روش و منش او صحیح و درست است، گویند: این [فُلَانِي] عدل است؛

(ج ۲ ص ۲۲۹)

و در قاموس المحيط می‌آورد: العدل: ضد الجور و ما قام فی النفوس آنه مستقیم... و العدل: الأستقامة؛ عدل، ضد ستم است و نیز آنچه که قلب انسان آن را درست و صحیح بداند و بپذیرد؛ و نیز استقامت و پایداری در راه است.

بنابراین، عدل در لغت به معنای استواری و درستی و نیز کسی که این ویژگی را داشته باشد، به کار می‌رود.

درباره‌ی معنای مورد نظر رجالیان از واژه‌ی ثقه، باید گفت: بعد از بررسی‌های لازم،^۱ به نظر می‌رسد که منظور رجالیان از واژه‌ی ثقه، شخص راستگو و مورد اعتماد است که البته اگرچه غالباً همراه با عدالت و امامی بودن است ولی تلازم ذاتی با آن ندارد و به عبارت دیگر، ثقه در کاربرد رجالیان به همان معنای لغوی است.

درباره‌ی واژه‌ی عدل هم باید گفت: این واژه از صریح‌ترین واژه‌هایی است که بدان به یک راوی اعتماد می‌شود و او را دارای ملکه‌ی عدالت معرفی می‌کند که قطعاً راست‌گویی و دوری از کذب را هم شامل می‌شود. بدون آن که نیازی به اضافه شدن به کلمه‌ای دیگر داشته باشد.

بررسی عبارات

تذکر: واژه‌ی قدح و جرح که در این گفتار با آن روبرو خواهید شد به معنای خدشه‌ای است که راوی را از عدالت ساقط می‌کند و نکوهش

۱. در درس راویان عادل و موق، اساتید گران‌قدر به شکل گسترده درباره‌ی مفهوم اصطلاحی «ثقه» به گفتگو می‌پردازند. از این‌رو از آوردن مباحث تخصصی مربوط به آن خودداری شد.

نسبتاً شدید او را هم در پی دارد. اما واژه‌ی «ذم» عبارت از آن مرتبه‌ای است که نکوهشی بر راوی وارد است اما ممکن است با عدالت راوی هم سازگار باشد و البته رتبه‌ی او را قدری پایین می‌آورد. واژه‌ی مدح عبارت است از توصیف شایسته‌ای درباره‌ی یک راوی که درجه‌ی آن به تناسب مورد، متفاوت است و البته مدح، اعم از امامی بودن و ثقه بودن است.*

۱- بررسی مفهوم عبارت «لیس بشیء»

معنی ظاهری این عبارت آن است که راوی‌ای که به چنین وصفی توصیف شده است از افرادی است که در عرصه‌ی حدیث چیزی به حساب نمی‌آید و شایستگی لازم را ندارد. درباره‌ی آن که این عبارت تا چه اندازه به راوی و اعتبار او خدشه وارد می‌کند و رجالیان از آن چه منظوری داشته‌اند، اقوال زیر را در کتب مصطلح الحدیث می‌بینیم:

• شیخ بهایی (ره) در الوجیزه، ص ۵، این عبارت را جزو الفاظ جرح راوی می‌داند.

• علامه مامقانی در مقباس، ج ۲، ص ۱۹۵، در میان الفاظی که برای ذم یا قدح راوی استعمال می‌شود به عبارت «لیس بشیء» نیز اشاره دارد و می‌نویسد:

«فان ما ذکر و نحوه، یفید عدم الإعتبار بل الجرح: این الفاظ عدم اعتبار و

* یعنی راوی ممکن است ممدوح باشد ولی مذهب او فاسد باشد. به هر حال هر مدحی به مرتبه‌ی توثیق نمی‌رسد؛ چنانکه ذم نیز اعم از جرح است و هر ذمی ساقط کننده‌ی وثاقت نیست.

بلکه جرح راوی را می‌رساند» (ص ۲۰۹)

از مجموعه‌ی آنچه گذشت، می‌توان فهمید که عبارت «لیس بشیء» قطعاً بر ذمّ و قدح راوی و بی‌اعتباری او در عرصه‌ی نقل حدیث دلالت می‌کند.

این برداشت با کاربرد رجالیان نیز کاملاً منطبق است آن‌چنان که در برخی از منابع، به ضعف آن‌ها صریح‌تر اشاره شده است و علامه دربارهی او می‌گوید: «... و هو ضعیف فی الحدیث. (خلاصه، ص ۳۳۲) و یا ابن داوود دربارهی أبو معمر الهلالی گفته است: «لیس بشیء» و جناب نجاشی دربارهی همو گفته است: «ضعیف» (رقم ۴۷۴).

۲- عبارت «لیس بذالک القوی»

تذکر: دانشمندان علم مصطلحات غالباً در کتب خود واژه‌ی «قوی» را توصیفی برای روایت گرفته‌اند و دربارهی آن به گفتگو نشسته‌اند؛ اما در این عبارت به نظر می‌رسد «قوی» مرتبه‌ای از مراتب راوی باشد. و آن‌چنان که از ظاهر عبارت برمی‌آید و نیز به قرینه‌ی عباراتی که در سطرهای بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد - و کاملاً با این عبارت هماهنگ است - می‌توان گفت: این عبارت هم‌پایه‌ی عبارتی چون «لیس بذالک البعید» و «لیس بذالک الوجه» است.

درباره‌ی مفهوم این عبارت در کتب مصطلحات به عبارات زیر برمی‌خوریم:

- پدر شیخ بهایی، جناب شیخ حسن بن عبدالصمد حارثی، صاحب کتاب «وصول الأخیار» معتقد است:

«این لفظ از الفاظ جرح است ولی حدیثِ راویِ مَتَّصِف به این وصف، برای قرینه و به عنوان مؤید نوشته می‌شود.» (ص ۱۹۲ و ۱۹۳).

● مرحوم سید حسن صدر عاملی کاظمی در کتاب *نهایة الدرایه* که شرحی بر *الوجیزه شیخ بهایی* است درباره‌ی این عبارت می‌نویسد: «حق آن است که می‌توان به حدیث کسی که مَتَّصِف به این عبارت است به عنوان شاهد و تقویت‌کننده‌ای برای ادله و روایات دیگر توجه کرد» (ص ۴۳۸) البته در آن‌جا اشاره‌ای نمی‌کند که آیا می‌توان این لفظ را دال بر جرح گرفت یا نه.

● در کتاب‌های دیگر مصطلح الحدیث نیز ظاهراً اشاره‌ای به این لفظ و توضیح مفهوم آن به چشم نمی‌خورد. در مجموع می‌توان گفت: «قوی» در این عبارت، به معنای مرتبه‌ای بالاتر در عرصه‌ی نقل حدیث و شایستگی قابل توجه یک راوی برای روایت است و نقی این مرتبه از کسی - بر خلاف آنچه صاحب *وصول الأخیار* فرموده‌اند - ظاهراً دلالت بر جرح ندارد و نهایتاً نوعی نکوهش و ذمّ و پایین آوردن مرتبه‌ی راوی است و این که روایت چنین کسی را به عنوان مؤید می‌توان نوشت، نشان‌گر وجود مرتبه‌ای - هر چند اندک - از مدح، در راوی است. به نظر می‌رسد این برداشت با بررسی عبارت مشابه، تقویت می‌شود. البته ذکر این نکته ضروری است که این عبارت، در کتب رجالی اولیه و ثانویه‌ی شیعه به کار نرفته است.

۳- عبارت «لیس بذالک البعید»

این عبارت نیز مانند عبارت پیشین، در جوامع اولیه و ثانویه‌ی رجالی به چشم نمی‌خورد. در کتب مصطلح الحدیث هم توضیح قابل‌ذکری درباره‌ی آن وجود ندارد. تنها صاحب‌نهایة الدراية، آن را نشان دهنده‌ی پایین بودن مرتبه‌ی راوی می‌داند (ص ۴۳۶) و در مجموع، می‌توان آن را در ردیف عبارت پیشین دانست و همان توضیحات را درباره‌ی این عبارت هم بیان کرد.

۴- عبارت «لیس بذالک الوجه»

این عبارت به سرنوشت دو عبارت پیش‌گفته مبتلا است، جز این که شارح الوجیزه آن را در نفی رتبه‌ی راوی، مؤثر می‌داند (نهایة الدراية ص ۴۳۶) و از عبارت محقق مقباس الهدایه، جناب استاد محمدرضا مامقانی، هم استفاده می‌شود که ایشان نیز این لفظ را بیانگر ذمّ راوی - و نه جرح و از عدالت افتادن - می‌داند (مقباس الهدایة ج ۲ ص ۲۹۹) که به نظر می‌رسد همین قول نیز صحیح باشد. در نهایت می‌توان این عبارت را نیز مانند دو عبارت قبل، در یک ردیف قرار داد.

۵- عبارت «لیس بذالک العدل»

جناب شهید ثانی (ره) در الرعایه، ص ۲۰۹، این عبارت را نشان دهنده‌ی جرح راوی می‌داند و مرحوم مامقانی (ره) در مقباس، ج ۲، ص ۳۰۱، بر همین راه گام نهاده‌اند. به نظر می‌رسد، این دو بزرگوار این عبارت را مساوی «لیس بعدل» گرفته‌اند و آن‌گاه، حکم به جرح داده‌اند. ولی ظاهراً

این عبارت نیز مانند هم‌خانواده‌های پیشین خود است. البته نمی‌توان به وثاقت و عدالت کسی حکم نمود که رجالیان او را با عبارت لیس بذالک العدل توصیف کرده‌اند زیرا عدالت امری است که یا در شخص هست و یا نیست و آن‌گاه که رجالیان درباره‌ی کسی بگویند: «شخصی نیست که خیلی عادل باشد»، چاره‌ای نیست که معتقد شویم، این شخص به مرتبه‌ی عدالت و وثاقت نرسیده است ولی با وجود همه‌ی این‌ها باید این نکته را نیز در نظر داشت که نرسیدن یک راوی به مرتبه‌ی عدالت و وثاقت به این معنی نیست که او به هیچ وجه نمی‌تواند مورد اعتماد باشد؛ بسیاری از مردمانی که عدالت و وثاقت مصطلح در حدیث را ندارند ولی به هر حال در محل کار خود و اجتماع در حالت عادی، به گفته‌ی آنان اعتماد می‌شود. بنابراین، این که عبارت مذکور را در ردیف واژه‌ی «ضعیف» بدانیم و از آن جرح راوی را برداشت کنیم، ظاهراً با سیاق عبارت سازگار نیست. البته از سوی دیگر این را نیز نباید ناگفته گذاشت که ظاهر عبارت نشان‌گر ذمّ و نکوهش راوی است ولی دلیلی نداریم که به گفته‌ی چنین راوی‌ای به عنوان قرینه و مؤید نتوان استناد کرد و این خود اندکی از مدح را درباره‌ی چنین کسی می‌رساند و باز تکرار می‌کنیم: اندکی بنا به آنچه خواندید می‌توان عبارت ۲ و ۳ و ۴ را با اندکی تسامح در یک سطح انگاشت.

۶- عبارت «لیس حدیثه بذاک النقیه»

در توضیح این عبارت، ابتدا باید دانست که نقیّ الحدیث به چه معناست. آنچه که از سخنان نویسندگان کتاب‌های تحقیقی رجال برمی‌آید، این

عبارت در توصیف کسی گفته می‌شود که متون احادیث او خیالی از عیب و اشکال نیست و نمی‌توان به تمام آنچه نقل می‌کند اعتماد کرد. البته این عبارت، ناظر به حدیث راوی است و ضربه‌ای به خودِ راوی نیست و قدحی بر عدالت او از ظاهر عبارت - و بدون در نظر گرفتن قرائن دیگر - به دست نمی‌آید. با این توضیح، گفته‌های رجالیان درباره‌ی عبارت لیس حدیثه بذاک النقی را بررسی می‌کنیم:

- محقق محترم مقیاس الهدایه، این لفظ را از الفاظی می‌داند که بر ذمّ راوی دلالت دارد ولی نشانی از جرح راوی در آن نیست. (ج ۲، ص ۲۹۹)

- صاحب توضیح المقال هم آن‌گاه که این عبارت را در گروه «عبارات ذمّ راوی» جای می‌دهد، می‌نویسد: «دلالت این عبارت بر ذمّ حدیث یک راوی از دلالت "لیس بنقی الحدیث" کمتر است ولی در هر دوی آن‌ها چیزی که به عدالت راوی ضربه بزند، وجود ندارد.» (ص ۲۱۳)

به نظر می‌رسد که نتیجه‌گیری مرحوم کنی (ره) درست و بی‌اشکال است زیرا اگر «لیس بنقی الحدیث» به عدالت راوی ضربه‌ای نزند و وثاقت او را جرح نکند، «عبارت لیس حدیثه بذاک النقی» به طریق اولی به وثاقت ضربه‌ای نمی‌زند؛ بنابراین قول مختار، سخن مرحوم کنی (ره) می‌باشد. آنچه که این برداشت را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که این عبارت به تنهایی و بدون قرائن دیگر با عدالت راوی منافاتی ندارد، سخن شیخ در الفهرست است. ایشان در شرح حال احمد بن اُبی زاهر (رقم ۷۶)

می‌نویسند: «أبو جعفر الأشعریّ القمىّ مؤلّی و كان وجهاً بقسم و حدیثه لیس بذاک النقیّ و كان محمد بن یحیی العطار أخصّ أصحابه»؛ عبارت جناب نجاشی هم در شرح حال او دقیقاً همین است. این سخن جناب شیخ و نجاشی نشان می‌دهد که میان «وجه بودن» در قم که مدحی قابل توجه است - به ویژه زمانی که توجه کنیم بزرگان قم درباره‌ی روایاتی که در نظر آن‌ها غلوآمیز بوده است یا در مورد نقل از ضعفا و مجهولین، حساس و سخت‌گیر بودند - با وجود برخی اشکالات و کژی‌ها در متون حدیث، منافاتی وجود ندارد؛ این برداشت مطابق برداشت مرحوم وحید بهبهانی در فوائد است. (ص ۴۳)

۷- عبارت «لیس بکلّ التّیبت فی الحدیث»

پیش از پرداختن به بحث، بایسته است که درباره‌ی مفهوم واژه‌ی «تّبّت» و مفهوم «تّبّت در حدیث»، توضیحی داده شود.

تّبّت: صفت مشبّهه است که بر پایداری تثبیت در نقل حدیث از سوی راوی دلالت می‌کند و تثبیت در حدیث به معنای «درست نقل کردن و در نقل حدیث، راستگو و مورد اعتماد بودن» است.^۲ واژه‌ی تّبّت را از الفاظ مدح به شمار آورده‌اند؛ بر این اساس «تّبّت» کسی است که همیشه در نقل حدیث، مورد اعتماد است.

و اما رجالیون درباره‌ی مفهوم این عبارت چه گفته‌اند؟

صاحب نه‌ایة الدرّایه آن را جزو آن دسته از الفاظ ذمّ می‌داند که دلالت بر جرح راوی ندارند. (ص ۴۳۷) اما دیگر کتاب‌های مصطلح الحدیث به

۲. معجم مصطلحات رجال و درایه؛ ص ۴۵.

صورت خاص به این لفظ نپرداخته‌اند و ظاهراً آن را در ردیف الفاظی مانند لیس بذاک الثقه دانسته‌اند.

اما درباره‌ی مفهوم آن می‌توان گفت: با دقت در توضیحی که درباره‌ی واژه ثَبِت و تَثَبُّت بیان شد، می‌فهمیم که تثبیت در حدیث، مرتبه‌ی بالایی از مدح است. اکنون اگر درباره‌ی یک راوی گفته باشند: «مرحله‌ی بسیار بالایی از تثبیت را در حدیث ندارد»، این عبارت نمی‌تواند جرحی برای او حساب شود. گرچه رتبه‌ی او را در «نقل» پایین می‌آورد. مانند آن که از ما درباره‌ی مهارت کسی در شغل نجاری سؤال شود و ما در پاسخ بگوییم: مهارت او خیلی زیاد نیست؛ این پاسخ به این معنا نیست که او به هیچ وجه در نجاری قابل اعتماد نیست بلکه منظور این است که او نسبت به اشخاص دیگر، آن‌چنان که باید و شاید تبخّر ندارد؛ بر این پایه، این لفظ، تنزل رتبه‌ی راوی در «نقل حدیث» را می‌رساند ولی جرحی به عدالت او وارد نمی‌کند؛ شاهد بر این برداشت - که این عبارت به عدالت راوی خدشه نمی‌زند و در حوزه‌ی حدیث او کاربرد دارد - استعمال کلمات رجالیان است.

جناب نجاشی درباره‌ی هسیل بن زیاد ابویحیی الواسطی می‌نویسد: ... لم یکن سهیلٌ بكلِّ الثَّبُتِ فی الحدیث. (رقم ۵۱۳) و ابن غضائری در رجال خود درباره‌ی او می‌آورد: حدیثُهُ یعرف تارةً و ینکرُ أُخری و یجوز أن یُخرَجَ شَاهداً (رقم ۶۳)؛ می‌بینیم که ابن غضائری مفهوم عدم تثبیت را با عبارتی دیگر بیان می‌کند و از قسمت دوم سخن او یعنی «یجوز أن ...» می‌توان فهمید که او و معاصرانش برخی از روایات این راوی را

پذیرفته‌اند.

ناگفته نماند که تنها مورد کاربرد عبارت مورد بحث، همین مثال بود که گذشت.

بررسی عبارت «لیس بذاک» و «لیس بذاک الثقة»

این دو عبارت، از مهم‌ترین عبارت‌های این خانواده است و شناخت مفهوم این دو از اهمیت بیشتری برخوردار است و این بدان علت است که این دو لفظ در زبان رجالیان، کاربرد بسیار بیشتری نسبت به عبارت دیگر داشته است.

پیش از بررسی مفهوم این دو عبارت، لازم است به این سؤال پاسخ داده شود که آیا احتمال دارد این دو لفظ، معادل، مساوی و هم‌پایه‌ی یکدیگر باشند و آیا می‌توان یکی را به جای دیگری به کار برد؟ با دقت در دو نکته‌ی زیر می‌توان به جواب راه یافت:

۱. «ذاک» اسم اشاره است و قاعداً یا به شیء خارجی اشاره دارد، یا به رتبه و مقام و مفهومی ذهنی؛ حال دقت کنیم که اگر رجالی درباره‌ی راوی‌ای بگوید: «آن‌چنان... نیست»، از ظاهر عبارت می‌توان فهمید که این راوی دارای آن رتبه یا درجه‌ی مورد نظر نیست. حال می‌پرسیم: در رجال چه رتبه و درجه‌ای مورد بحث است و به آن توجه می‌شود؟ شکی نیست که: وثاقت؛ بنابراین حتی اگر لفظ «الثقة» هم پس از اسم اشاره به کار نرود می‌توان فهمید که مراد رجالی، همان مفهومی است که از عبارت لیس بذاک الثقة دانسته می‌شود.

۲. شاهد بر آنچه گفته شد آن است که جناب نجاشی درباره‌ی
 أبو‌العباس الرازی می‌نویسد: لم یکن بذاک و قیل فیہ غلوٌ و ترفعٌ.
 شیخ در الفهرست نیز درباره‌ی همین شخص می‌نویسد: لم یکن
 بذاک الثقة و متهمٌ بالعلو؛ از سنجش میان این دو عبارت آشکار
 می‌شود که حال آن‌راوی به گونه‌ای بوده است که دو رجالی
 هم‌عصر، هر دو به گونه‌ای هماهنگ از او یاد کرده‌اند و بسیار بعید
 به نظر می‌رسد که با وجود این همسانی در تعبیر، مفهومی که شیخ
 در نظر داشته است با مفهومی که جناب نجاشی (ره) در پی آن
 بوده است، متفاوت باشد؛

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که این دو عبارت معادل و همسان
 یکدیگرند و تفاوتی میان این دو نیست و آنچه درباره‌ی یکی از آن‌ها
 گفته شود، برای دیگری هم درست است.
 پس از ذکر این نکته به مرحله‌ی بعدی می‌رسیم که رجالیان، از این دو
 مفهوم - به تنهایی و بدون در نظر گرفتن تعبیرات جانبی و قرائن دیگر -
 چه در نظر داشته‌اند.

- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی‌العاملی (ش ۹۶۵ هـ) در الرعیة
 فی علم الدرایه می‌نویسد: «و الفاظ الجرح مثل... لیس بذالک
 الثقة...» و توضیح بیشتری درباره‌ی این لفظ نمی‌دهد. (ص ۲۰۹)
- وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶ هـ. ق) در الفوائد الرجالیة می‌نویسد:
 «و منها [أی الفاظ الجرح] قولهم: لیس بذاک و قد أخذهُ خیالی [أی
 المولی محمد باقر المجلسی] رحمه الله ذمّاً و لا یخلو من تأملٍ

لا احتمال أن يُراد أنه ليس بحيث يُوثقُ بهِ وثوقاً تاماً و إن كان فيه نوعٌ من وثوقٍ من قبيل قولهم: ليس بذاك الثقة و لعلّ هذا هو الظاهر، فيشعر على نوع مدح فتأمل.» (ص ۴۳)

ترجمه: «یکی دیگر از الفاظ جرح آن است که رجالیان درباره‌ی کسی بگویند: لیس بذاک: (آن چنان نیست) و دایمی من (علامه مجلسی) آن را ذمی برای راوی دانسته است و این البته بدون اشکال نیست، زیرا ممکن است که منظور این باشد که این شخص آن گونه نیست که بتوان وثوق و اطمینان کاملی به وی داشت، گرچه این لفظ به حد و مقداری از اعتماد دلالت دارد؛ مانند کلام رجالیان که گفته‌اند: آن چنان ثقة نیست و احتمال دارد که همین معنا، معنای ظاهر کلام باشد و از این جهت، این کلمه به مقداری از وثاقت دلالت دارد.»

مرحوم ملا علی کنی (ره) (صاحب توضیح المقال) پس از نقل کلام جناب وحید، عبارتی دارد که در مجموع نشان می‌دهد نظر ایشان آن است که تعبیر «لیس بذاک» راوی را از وثاقت و اعتبار می‌اندازد و هیچ گونه مدحی هم ندارد؛ اما عبارت لیس بذاک الثقة گرچه ذمّ راوی را به همراه دارد، اما با مقداری اندک از مدح هم سازگاری دارد؛ به این علت است که به وسیله‌ی لفظ ثقة مقید شده است.

می‌بینید که در این جا مرحوم کنی در میان این دو لفظ کاملاً فرق نهاده‌اند ولی با آنچه در سطور پیش گذشت به نظر می‌رسد که این نظر جای تأمل و خدشه دارد اما مرحوم مامقانی (ره) (م ۱۳۵۱ هـ. ق) پس از نقل کلام

شهید ثانی (ره) و مرحوم وحید بهبهانی می‌نویسد: «و الإنصاف أن ما فی البداية و ما ذكره [ای التوحید] فی طَرَفَي الإفراط و التفريط و أن الأظهر كون «ليس بذاك» ظاهراً فی الذمّ و أمّا قولهم: «ليس بذاك الثقة» و نحوه، فلا يخلو من إشعارٍ بمدحٍ ما فتدبّر!» «مقباس، ج ۲، ص ۳۰۲»

ترجمه: «انصاف آن است که کلام شهید ثانی (ره) و وحید بهبهانی در دو سوی افراط و تفريط است و ظاهر عبارت «ليس بذلك» نشان دهنده‌ی نوعی از ذمّ راوی است که البته سبب جرح او نمی‌شود و صرف احتمالی که مرحوم وحید داده است، باعث کنار زدن ذمّی که از ظاهر لفظ فهمیده می‌شود نیست. و اما قول رجالیان یعنی: «ليس بذلك الثقة» و مانند آن، بدون نوعی از مدح نیست.»

می‌بینیم که مرحوم مامقانی هم، میان این دو لفظ تفاوت نهاده‌اند اما کاربرد رجالیان با آنچه مرحوم کنی (ره) و مامقانی (ره) بیان داشته‌اند متفاوت است.

بنابر آنچه گذشت، تقریباً بیشتر رجالیان در این مطلب تردیدی ندارند که عبارت «ليس بذاك الثقة» گر چه تنزل رتبه‌ی راوی را می‌نمایاند ولی اندکی از مدح را - البته بدون در نظر گرفتن قرائن دیگر - در خود دارد. اما مناقشه بر سر این است: آیا «ليس بذاك» یا «لم یکن بذاك» نیز چنین است؟

صاحب «الفصول الغرویه» نظریه‌ی دو دسته را بازگو می‌نماید:
(ص ۱۰۴)

دسته‌ای معتقدند منظور از عبارت لم یکن بذاك آن است که راوی وثاقت

ندارد؛ یعنی این تعبیر را مساوی «لیس بثقه» گرفته‌اند که نتیجه‌ی طبیعی‌اش این است که راوی جرح می‌شود و از بلندای اعتماد و وثاقت به زیر می‌افتد و هیچ‌گونه مدحی هم در آن نیست.

گروهی دیگر معتقدند که این عبارت معادل و مساوی عبارت: «لیس بذاک الثقه» است و همان دلالت را دارد.

نظریه‌ی گروه دوم، حداقل یک قرینه از کاربرد رجالیان دارد که در سطور پیشین گذشت؛ شاید بتوان قرینه زیر را هم به‌عنوان تأیید این نظر اضافه کرد، البته منکر این نیستیم که این نشانه نیز جای خدشه و اما و اگر دارد: جناب نجاشی در احوالات عبدالرحمن بن احمد بن نهبیک می‌نویسد: «لم یکن فی الحدیث بذاک یعرف منه و ینکر.» (رقم ۶۲۴)

از عبارت «یعرف منه و ینکر» می‌توان دریافت که راوی گرچه نکوهش شده است و رتبه‌ی پایینی دارد ولی گاه روایات او مورد پذیرش قرار می‌گیرد و همین مقدار اندک از پذیرش، نشان می‌دهد که کاملاً غیر قابل اعتماد نیست و در صورت وجود قرائن، می‌توان اندکی به وی اطمینان کرد.

ممکن است در این جا این سؤال پیش آید:

بیشتر روایانی که در کتب رجال به وصف «لم یکن بذاک» یا «لیس بذاک» توصیف شده‌اند، در ادامه‌ی قول همان رجالی یا در کلمات رجالیان دیگر به صراحت، تضعیف شده‌اند؛ این با ادعای مطرح شده - که این لفظ مدحی اندک را می‌رساند - چگونه همخوانی دارد؟

در پاسخ می‌گوییم: در بررسی هرکدام از این الفاظ، ابتدا به خود این

تعبیرها نگاه می‌کنیم و مفهومی را که - بدون در نظر گرفتن قرائن دیگر- از این عبارت می‌فهمیم، مطرح می‌کنیم؛ به عبارت دیگر احتمال وجود مدح از عبارت لیس بذاک فقط تا زمانی است که صرفاً به این عبارت توجه کنیم و اقوال دیگر رجالیان را در نظر نیاوریم. اما روشن است آن گاه که در کلمات همان رجالی یا رجالیان دیگر عباراتی که نشانگر نکوهش و ذم همان راوی است بکار رود، کفهی ذم و نکوهش آن راوی سنگین می‌شود و دیگر از همان عبارت لیس بذاک هم مدحی برداشت نمی‌شود و می‌فهمیم که مراد رجالی از این عبارت قطعاً نکوهش، ذم و بی‌اعتبار دانستن آن راوی است.

اسامی راویانی که در کتب ثمانیه با عبارت «لیس بذاک الثقه» و شبیه آن توصیف شده‌اند:

۱. [۲۴۰] أحمد بن علی. أبو العباس الرازی الخضیب الأیادی، قال أصحابنا: لم یکن بذاک، و قیل: فیه غلو و ترفع. (رجال النجاشی، ص ۹۷)؛

۲. [۳۸۰] حنظلة بن زکریا بن حنظلة بن خالد بن العیار التمیمی، أبو الحسن القزوینی، لم یکن بذاک، له کتاب الغیبة. (رجال النجاشی، ص ۱۴۷)؛

۳. [۵۱۳] سهیل بن زیاد أبو یحیی الواسطی، لقی أبامحمد العسکری (ع)، أمه بنت محمد بن النعمان أبو جعفر الأحول مؤمن الطاق شیخنا المتکلم رحمه الله. و قال بعض أصحابنا: لم یکن سهیل بکلّ الثبت فی الحدیث. (رجال النجاشی، ص ۱۹۲)؛

٤. [٦٢٤] عبدالرحمن بن أحمد بن نهيك السمرى الملقب دحمان. كوفى الأصل، لم يكن فى الحديث بذاك، يعرف منه و ينكر. ذكر ذلك أحمد بن على السيرافى. (رجال النجاشى، ص ٢٣٦)؛
٥. [٨٤٢] الفضل بن أبى قره التميمى السهندى بلد من آذربيجان. انتقل إلى أرمينية، روى عن أبى عبدالله (ع)، لم يكن بذاك. (رجال النجاشى، ص ٣٠٨)؛
٦. [١١٢٢] مصعب بن يزيد الأنصارى؛ قال أبو العباس: ليس بذاك. له كتاب. (رجال النجاشى، ص ٤١٩)؛
٧. [٧٦] ١٤- أحمد بن أبى زاهر، و اسم أبى زاهر موسى، أبو جعفر الأشعري القمى، مولى، و كان وجهاً بقم، و حديثه ليس بذاك النقى، و كان محمد بن يحيى العطار أخص أصحابه. (الفهرست، ص ٦٩)؛
٨. [٩١] ٢٩- أحمد بن على الخضيب الأيادى، يكنى أبا العباس. و قيل: أبا على الرازى، لم يكن بذاك الثقة فى الحديث و منهم بالغلوة. (الفهرست، ص ٧٦)؛
٩. مصعب بن يزيد الأنصارى، قال أبو العباس: ليس بذاك، و قال أبو جعفر ابن بابويه: إنه عامل أمير المؤمنين (ع) (خلاصة الأقوال، ص ٤١٢)؛
١٠. فى ذكر جماعة قال النجاشى فى كل واحد منهم إما «ليس بذاك» أو «لا بأس به» أو «قريب الأمر» أوردتهم نسقاً ليحفظوا: الف «أحمد بن أبى زاهر؛ قال فيه: حديثه ليس بذلك النقى»؛

ب «أحمد بن علی أبو العباس، قال أصحابنا: لم یکن بذاک، و قیل فیہ غلو»؛

ج «حنظلة بن زکریا بن بجیر بن حنظلة بن خالد التمیمی أبو الحسن القزوینی، لم یکن بذاک». (رجال ابن داود، ص ۲۱۱)؛
 ۱۱. علی بن صالح بزرج أبو الحسن الحنات، لم یکن فی المذهب و الحدیث بذاک و إلى الضعف ما هو؛

۱۲. عیسی بن المستفاد، لم یکن بذاک؛

۱۳. الفضل بن ابی قره التمیمی، لم یکن بذاک؛

۱۴. مصعب بن یزید الأنصاری، قال أبو العباس لیس بذاک. (رجال ابن داود، ص ۲۱۱)

۱۵. فصل فیمن قیل فیہ: إنه لیس بشیء. [غض] جعفر بن محمد بن مفضل؛ [غض] جماعة بن سعد الجعفی؛ [غض] الحسن بن مسکان؛ [غض] سعید بن خیثم أبو معمر الهلالی؛ [غض] سلیمان بن عبدالله الدیلمی؛ [غض] صالح بن سهیل الهمدانی (در نسخه تصحیح شده ی آقای حسینی جلالی «صالح بن سهیل» آمده است.)؛ [غض] صالح بن عقبه بن سمعان مولی رسول الله (ص) [غض] مصادف مولی ابی عبدالله (ع) (رجال ابن داود، ص ۳۰۴)؛ در این بخش، ابن داود به نقل از رجال ابن غضائری این توصیف را ذکر می کند اما در نسخه ی موجود، این توصیف دیده نمی شود)؛

۱۶. عبدالرحمن بن أحمد بن نهیک، أبو محمد، الملقب «دحمان»،

[غض]: ليس بشيء. [رجال ابن داود، رقم ٢٩٨]؛

١٧. عبدالله بن القاسم الحضرمي، [غض]: ليس بشيء البتة. [رجال

ابن داود، الجزء الثاني، رقم ٢٨٥]

كتاب نامه:

(١) تاج العروس من جواهر القاموس، سيد مرتضى زبيدي (ت ١٢٠٥)،
دراسة و تحقيق: على شيري، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر، ١٤١٤
هـ.ق.

(٢) توضيح المقال، ملا علي الكني الطهراني (ت ١٣٠٦)، تحقيق محمد
حسين المولوي، قم: دارالحديث، ١٣٨٠ ش، الطبعة الأولى.

(٣) خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، العلامة الحلبي أبي المنصور
الحسن بن يوسف الأسدي (٧٢٦ - ٦٤٨)؛ تحقيق نشر الفقاهة، الشيخ
جواد القيومي، قم: ١٤١٧ هـ.ق.

(٤) رجال ابن داود، تقي الدين علي بن داود حلي، حققه محمدصادق
بحرالعلوم، النجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٩٢ هـ.ق.

(٥) رجال ابن غضائري، أبوالحسين أحمد بن الحسين بن عبدالله،
تحقيق السيد محمدرضا الحسيني الجلالى، قم: دارالحديث، ١٣٨٠ ش.

(٦) الرعاية في علم الدراية، زين الدين علي بن أحمد الشهيد الثاني (ش
٩٦٥ هـ.ق)، تحقيق عبدالحسين محمد علي البقال، قم: منشورات
مكتبة آية الله المرعشى، الطبعة الثانية.

(٧) الفصول الغرورية، محمدحسين الإصفهاني (ت ١٢٥٠ هـ.ق)، قم:
مطبعة نمونه، ١٤٠٤ هـ.ق.

- (٨) فوائد الوحيد، محمدباقر بن محمد أكمل، (الوحيد البهبهاني) (ت ١٢٠٦ هـ. ق.) تحقيق محمدصادق بحر العلوم، قم: مكتبة الأعلام الإسلامي، ١٤٠٤ هـ. ق.، طبع مع رجال الخاقاني.
- (٩) الفهرست، شيخ الطائفة أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق محمد جواد القيومي، قم: نشر الفقاهة، ١٤١٧ هـ. ق.
- (١٠) فهرست أسماء مصنفى الشيعة (رجال النجاشي)، أبو العباس أحمد بن علي النجاشي، ٤٥٠-٣٧٣ هـ. ق.، تحقيق آيت الله شبيري زنجاني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٧ هـ. ق.
- (١١) قاموس المحيط، محمد بن يعقوب الفيروزآبادي (ت ٨١٧ هـ. ق.)، تحقيق مكتب تحقيق التراث في مؤسسة الرسالة، بإشراف محمد نعيم العرقوسي، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٩ هـ. ق.
- (١٢) معجم مصطلحات الرجال و الدراية، محمدرضا جديدي نژاد، بإشراف محمد كاظم رحمان ستايش، قم: دار الحديث، ١٣٨٠ هـ. ق.
- (١٣) معجم مقاييس اللغة، أبي الحسين أحمد بن فارس (ت ٣٩٥ هـ. ق.)، وضع حواشيه إبراهيم شمسئدين، بيروت: دار الكتب العلميّة، ١٤٢٠ هـ. ق. الطبعة الأولى.
- (١٤) مقباس الهداية، عبدالله المامقاني (ت ١٣٥١ هـ. ق.) تحقيق محمد رضا المامقاني، قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، ١٤١١ هـ. ق. الطبعة الأولى.
- (١٥) المنهج المقترح لفهم المصطلح، حاتم بن عارف العوني، رياض: دار الهجرة، ١٤١٦ هـ. ق. الطبعة الأولى.